

تاریخ دریافت: ۹۶/۰۴/۰۱

تاریخ پذیرش: ۹۶/۰۵/۱۸

(صفحه ۱۶۹-۱۸۸)

سلسله حکمای اشراقی در هند و پیوند آنها با فقه و تصوف

علیرضا ابراهیم*

چکیده

حکمت اشراقی طی چندین سده، حیاتی پرتکاپو در هند داشت و با دو نهاد اسلامی دیگر، یعنی فقاہت و صوفیه به نحوی خاص تعامل می‌کرد. برپایه روش توصیفی-تحلیلی این مقاله، جریان حکمت اشراقی در هند، حاکی از وجود سه شاخه مهم از حکماست که هر یک به لحاظ تاریخی در گسترش آموزه‌های سهروردی و شارحان او سهم داشته‌اند: جلال‌الدین دوانی، غیاث‌الدین دشتکی و میرزاهد هروی.

همکاری نزدیک اشراقیون با حکمرانان و فرمانروایان، مسیر استفاده از امکانات حکومتی را به‌ویژه در تأسیس مدارس دینی هموار کرد و از آن پس، تعامل اشراقیون با فقها نیز وسعت یافت.

کلیدواژه‌ها: حکمت اشراق، هند، اشراقیون، فقها، صوفیه.

* استادیار گروه ادیان و عرفان، دانشگاه آزاد اسلامی - واحد تهران شمال

مقدمه

با وجود سیطره طولانی مدت و گسترده حکمت مشایی بر فضای فلسفی جهان اسلام، شرایطی فراهم شد تا حکمت اشراقی برای چندین سده در هند به بالندگی برسد و میدان‌دار اندیشه‌های فلسفی باشد. رسیدن اشراقیون به چنین جایگاهی مستلزم تعامل با دیگر نهادهای اجتماعی، یعنی نظام حاکمیت، تشکیلات فقها و طریقه‌های صوفیانه بود. این مقاله که با رویکرد توصیفی - تحلیلی به نگارش درآمده، می‌کوشد تا ضمن جریان‌شناسی تاریخی در حکمت اشراقی هند، به ابعاد گوناگون روابط اشراقیون با فقها و صوفیه بپردازد.

در این مسیر، ابتدا پیشینه ورود اندیشه‌های اشراقی به هند بازبینی شده و سپس چهار شاخه اصلی فعال در این زمینه مطرح شده است. با اینکه بیشتر اشراقیون برجسته هند به یکی از این چهار شاخه وابسته هستند، به بعضی شخصیت‌های مهاجر و یا مستقل نیز توجه شده است. در ادامه، زمینه‌سازی حاکمیت سیاسی برای فعالیت اشراقیون بررسی شده و پیوندهای ایشان با فقها و صوفیه تشریح می‌گردد. در پایان نیز فهرستی از برخی مخالفت‌ها و مقاومت‌ها در برابر حکمت اشراقی آورده شده تا نشان دهند که فعالیت ایشان خالی از تنش نبوده است.

گفتنی است که آقایان رضوی، ثبوت و کریمی زنجانی، پیشتر آثاری را در باب فعالیت اشراقیون در هند تألیف کرده‌اند، اما در مقاله حاضر ضمن استفاده از نظرات محققان، کوشیده‌ایم با توجه به منابع دیگر، بر این جنبه از حضور حکمت اشراقی در هند تأکید کنیم.

زمینه حضور اشراقیون در هند

شواهد تاریخی نشان می‌دهد که شیخ اشراق و یا شارحان برجسته او، قطب‌الدین شیرازی و شمس‌الدین شهرزوری، به هند مسافرت نکرده و رابطه‌ای اثرگذار با متفکران این دیار نداشته‌اند. اندک نوشتاری که در کتابخانه‌های این منطقه به دست آمده، همچون نسخه‌ای منظوم از مونس العشاق سهروردی که به عربشاه یزدی (وفات: ۷۸۲ق) منسوب است (منزوی، ص ۴۴۲)، نشان‌دهنده وجود طیفی بسیار محدود از مسلمانان هندی است که به حکمت اشراقی علاقه‌مند بوده‌اند. اما عواملی دست‌به‌دست هم داد تا شماری از

حکمای اشراقی ایرانی به هند بروند. این عوامل را می‌توان به دو دسته داخلی و خارجی تقسیم کرد. از جمله عوامل خارجی در ورود حکمت اشراقی به هند، تعصبات مذهبی در زمان شاه عباس کبیر (۹۸۵-۱۰۳۸ق) بود که سبب مهاجرت فرهیختگانی از اصناف ایرانی به هند شد. در میان مهاجران، بعضی مدرسان مکتب اشراق نیز به هند رفتند و با آثار خویش، حکمت سهروردی را در آنجا توسعه دادند (مجتبایی ۱، ص ۲۴۸).

زمینه‌های مساعد در هند سده‌های هشتم قمری به بعد را باید جزو عوامل داخلی در ورود حکمت اشراقی به هند و شکوفایی آن دانست. برای نمونه، با فرارسیدن حکمرانی سلطان محمد تغلق (حکومت: ۷۲۵-۷۵۲ق) شرایطی فراهم شد تا متکلمانی که با تکیه بر آثار غزالی به ستیز با فلسفه می‌پرداختند، دچار ضعف و پراکندگی شوند. توجه او به مباحث حکمی، راه را برای رفت و آمد فلاسفه مشایی به دربارش هموار ساخت (رضوی، ص ۲۷، ۲۹). علاقه‌مندی سلاطین این زمان به دانش پژوهان ایرانی، هند را به مقصدی مطلوب برای فیلسوفان مهاجر تبدیل کرد و مناطقی چون گجرات، مالوه و دکن پذیرای ایشان شدند (عزیز احمد، ص ۱۰).

جلال‌الدین دوانی و شاگردان او

جلال‌الدین دوانی (وفات: ۹۰۳ق) از اشراقیون متقدمی بود که نخست ذیل مکاتباتی با وزیر دربار دکن، خواجه جهان (وفات: ۸۸۶ق)، شرحی بر هیاکل النور سهروردی را برای وی فرستاد. دوانی، خود سرانجام در پاسخ به دعوت ایشان راهی هند شد و با نوشتن رسائل گوناگون و تربیت مریدان مختلف، جریان پویای حکمت اشراقی را در این منطقه آغاز نمود (کریمی زنجانی، ص ۲۴-۲۵). آثار تخصصی او، همانند: شرح العقاید، شرح مواقف عضدی، الحاشیه القدیمة و لوامع الانشراق، و آثار اهدایی، همچون: رساله انموذج العلوم و رساله خواص الحروف که آنها را به ترتیب به نام سلطان محمد گجراتی (وفات: ۹۰۵ق) و سلطان غیاث‌الدین محمد مندوی نوشت (رضوی، ص ۲۸-۲۹)، مراجع اولیه‌ای هستند که اشراقیون بعدی با نوشتن شرح و حاشیه بر آنها خود را به‌عنوان حلقه‌ای از حکمت سهروردی مطرح می‌ساختند. به بیان دیگر، کمتر حکیم اشراقی یافت می‌شود که تقریری بر آثار دوانی نداشته باشد.

مکتب اشراقی در سده دهم با کوشش‌های دو شاخه مهم از حکما توسعه پیدا کرد؛ نخست، زنجیره شاگردان دوانی بودند که از فارس به هند مهاجرت کردند. از آن جمله می‌توان به سید رفیع‌الدین صفوی (وفات: ۹۵۴ق) اشاره کرد که در عصر فرمانروایی اسکندر لودی (حکومت: ۸۹۴-۹۲۳ق) در آگره مشغول به تدریس بود (عبدالستار لاهوری، ج ۲، ص ۳۳۱). دیگری، شیخ ابوالفضل قرشی خطیب کازرونی (وفات: ۹۳۰ق) که از شیراز مهاجرت کرد و در گجرات ساکن شد (حسنی، ج ۴، ص ۱۳). در ادامه این زنجیره باید مصلح‌الدین لاری (وفات: ۹۷۹ق) را نام برد که مدتی شاگرد دوانی بود و افزون بر حکمت، در تفسیر و منطق نیز به بالندگی رسید. همچنین، شیخ مبارک ناگوری (وفات: ۹۹۵ یا ۱۰۰۱ق) که در گجرات شاگرد خطیب کازرونی بود و مدتها تحت حمایت سید رفیع‌الدین، در آگره به تدریس اشتغال داشت (رحمان علی ریوانی، ص ۱۷۴؛ ابوالفضل علامی، ص ۲۰۳). دو فرزند ناگوری در تداوم این جریان نقشی مهم داشتند. نخست، ابوالفیض فیضی فیاض دکنی (وفات: ۱۰۰۴ق) است که نزد پدرش تربیت یافت (بداونی، ج ۳، ص ۲۰۵، ۲۰۹) و دیگری، شیخ ابوالفضل علامی (وفات: ۱۰۱۱ق) است که شاگرد پدر و برادر خود و شیخ حسن علی موصلی بود. از آثار وی که رسوخ اشراقی در آنها نمایان است، می‌توان مکاتبات علامی و اکبرنامه را نام برد (مارشال، ص ۱۰۵). البته زنجیره شاگردان دوانی پس از علامی پایان یافت و شخصیتی برجسته در ادامه آن به ظهور نرسید.

پسوند نام‌های ایرانی در میان فرهیختگان اشراقی هند نشان می‌دهد که تا مدت‌ها پس از روزگار دوانی، جریان مسافرت یا مهاجرت مشاهیر ایرانی به هند کمابیش ادامه داشته است. برای نمونه، شاعر برجسته، شیخ محمد علی حزین لاهیجی (وفات: ۱۱۸۰ق) از ستم افشاریان گریخت و ۳۰ سال در هند بود. او شرح دوانی بر هیاکل‌النور را نزد استاد خوانده بود و حواشی بر شرح حکمة‌الاشراق و حاشیه بر شرح دوانی بر هیاکل‌النور را به رشته تحریر درآورد (همو، ص ۲۳۴). از دیگر شاعران متمایل به حکمت اشراقی می‌توان به عبدالرحیم (عبدو) گوک‌پوری (وفات: ۱۲۷۲ق)، متخلص به تمنا، اشاره کرد که بخشی از کتاب شگرف بیان عبرت توامان خود را به فلسفه اشراق اختصاص داد (ثبوت ۲، ص ۱۳۷، ۱۴۳).

غیاث‌الدین دشتکی و شاگردان او

دومین و مهم‌ترین زنجیره از مروّجان اندیشه‌های سهروردی در هند با میر غیاث‌الدین منصور دشتکی (وفات: ۹۴۹ق) آغاز شد که مدتی را در دکن ساکن بود و شاگردانی چون مصلح‌الدین لاری و میر فتح‌الله شیرازی را تربیت کرد. میر فتح‌الله که نزد جمال‌الدین نیریزی (وفات: ۹۲۶ق) درس خوانده بود، به دعوت سلطان علی عادل‌شاه بیجاپوری (حکومت: ۹۶۵-۹۸۸ق) راهی جنوب هند شد و در دستگاه وی وکالت یافت. او سپس به دربار اکبر گورکانی (حکومت: ۹۶۳-۱۰۱۴ق) راه یافت و به مقام صدارت رسید. شیخ شیرازی آثاری چون تکمله بر حاشیه دوانی بر تهذیب المنطق سعدالدین تفتازانی و حاشیه بر حاشیه دوانی داشته که تاکنون مفقود است (رحمان‌علی ریوانی، ص ۱۶۰). او در مقام صدارت به طراحی و تدریس دروسی برای حوزه‌های علمیه پرداخت که در بر دارنده آثار حکمی دوانی و دشتکی بود (آزاد بلگرامی ۲، ص ۲۳۸). حکیم ابوالفتح گیلانی و برادرش، حکیم همام، نیز از همکاران میر فتح‌الله بودند. همچنین، ابوالفضل علامی که احتمالاً اکبر را به گنج‌نیدن آثار مذکور در برنامه درسی حوزه‌های علمیه تشویق کرد (Rizvi 2, v. 2, p. 211)؛ یعنی همان تحولی که سبب رواج رسمی معقولات، به‌ویژه حکمت اشراقی، در کنار آثار مرجع فقهی هند بود.

از شاگردان میر فتح‌الله باید به محمد بن محمود دهمدار شیرازی (وفات: ۱۰۱۳ق) اشاره کرد که در ایران به محضر وی رسیده بود. دهمدار پس از چندی به بیجاپور آمد و واسطه راه یافتن استادش به دربار شد (اکبری ساوی، ص ۱۱). همچنین، می‌توان شیخ عیسی جندالله برهانپوری (وفات: ۱۰۳۸ق) را نام برد که رساله تتمیم شرح المائه العامله را به‌عنوان تکمله‌ای بر یکی از آثار استادش، میر فتح‌الله شیرازی، تدوین کرد (غوئی شطاری، ص ۴۶۶). جندالله که سرآغاز تباری از علمای برجسته در ناحیه برهانپور به‌شمار می‌رود، از مؤلفان پرکار در میان اشراقیون هند است (راشد برهانپوری، ص ۶۲-۶۴، ۶۹، ۷۰-۷۴).

بیشترین میزان توسعه در زنجیره شارحان حکمت اشراقی، مرهون شاگرد توانمند میر فتح‌الله، یعنی ملا عبدالسلام حنفی لاهوری (وفات: ۱۰۳۷ق)، است. او پیشینه‌ای شصت ساله در تدریس داشت و افزون بر تألیف آثاری در باب عقاید، شاگردانی فراوان تربیت کرد (آزاد بلگرامی ۲، ص ۲۳۶). از آن جمله، ملا عبدالسلام اعظمی دیوی یا دیوه‌ای

(وفات: بعد از ۱۰۴۷ ق) که در لاهور به تدریس اشتغال داشت و آثاری چون حاشیه بر حاشیه خیالی بر شرح عقاید را تألیف کرد (حسنی، ج ۵، ص ۲۲۸-۲۲۹). دو شاگرد برجسته او در حکمت اشراقی ملا دانیال حنفی عمری چوراسی و ملا قطب‌الدین انصاری سهالوی (وفات: ۱۱۰۳ ق) بودند (همو، ج ۵، ص ۱۴۷، ج ۶، ص ۲۳۲). قطب‌الدین که نسبت خود را به ابو ایوب انصاری، صحابی معروف، و همچنین خواجه عبدالله انصاری می‌رسانید، حاشیه‌ای بر شرح عقاید دوانی و دیگر آثار اشراقی نوشت. گستره کوشش‌های او در تدریس سبب شد تا شاگردانی فراوان تربیت و به سراسر هند اعزام کند. بسیاری از آنها با راه‌اندازی مرکزی، به اشاعه معارف دینی پرداختند و سلسله‌ای از علما را تربیت کردند که تا به امروز ادامه دارد (آزاد بلگرامی، ص ۷۶).

از دیگر شاگردان برجسته قطب‌الدین انصاری سهالوی باید قاضی شهاب‌الدین گوپاموی، شیخ زین‌العابدین سندیلوی و قطب‌الدین حسینی امیتھوی شمس‌آبادی (وفات: ۱۱۲۱ ق) را نام برد (حسنی، ج ۶، ص ۴۱، ۲۳۲-۲۳۴). شمس‌آبادی شاگردی مشهور به نام محب‌الله بهاری حنفی ملقب به فاضل خان (وفات: ۱۱۱۹ ق) داشت که رسائلی فلسفی تألیف نموده و در انواع نظام‌های فکری ماهر بود (ثبوت، ص ۱۰-۱۲). دیگر شاگرد سهالوی، ملا حافظ امان‌الله حنفی بنارسی (وفات: ۱۱۳۳ ق) نیز مدتی تحت تربیت شمس‌آبادی قرار داشت و هم‌سخن محب‌الله بهاری بود. او حاشیه‌ای بر شرح بر عقاید دوانی نوشت و حواشی هم بر التلویح، حاشیه قدیمه و شرح مواقف تقریر کرد (آزاد بلگرامی، ص ۲۱۲).

زنجیره حکمای اشراقی در میان فرزندان انصاری نیز ادامه یافت و ایشان را به خاندان علمی بسیار مشهور در هند مبدل ساخت. از آن میان، ملا نظام‌الدین محمد انصاری سهالوی (وفات: ۱۱۶۱ ق) را باید نام برد که ابتدا نزد پدرش، قطب‌الدین، به تحصیل پرداخت. سپس در محضر بنارسی و شمس‌آبادی آموزش یافت و موفق شد تا یک دوره نوین درسی (موسوم به نظامی) را تدوین کند که هنوز در بعضی دانشگاهها و مدارس دینی هند برقرار است (رحمان‌علی ریوانی، ص ۲۴۱-۲۴۲). شیوه ارزنده او در تدریس موجب شد تا به وی لقب «استاد ال‌هند» بدهند. در باب حکمت اشراقی نیز آثاری مختلف، مانند: حاشیه بر شرح عقاید دوانی از وی باقی مانده است (مارشال، ص ۶۴۰). همچنین، می‌توان به کمال‌الدین محمد انصاری سهالوی (وفات: ۱۱۷۵ ق) اشاره کرد که عموزاده و بزرگترین

شاگرد نظام‌الدین بود. او تألیفات فراوان در کلام و حکمت داشته و از آن جمله، حاشیه‌ای هم بر شرح دوانی بر عقاید عضدی نوشته است (ثبوت ۱، ص ۵۷). کمال‌الدین شاگردی به نام ملا محمد عالم سندیلوی داشت که سلسله‌مریدان او، یعنی ملا عبدالواحد خیرآبادی و ملا فضل امام خیرآبادی، خیرآباد را به‌عنوان مرکز تدریس علوم ماوراءالطبیعه شهرت دادند. ملا محمد برکت‌الله‌آبادی هم جزو شاگردان کمال‌الدین بود که با حمایت نجیب‌الدوله مدرسه‌ای را در دارنگر اداره می‌کرد. شماری از فارغ‌التحصیلان مدارس مذکور توفیق یافتند که در بعضی نواحی هند مدارسی تأسیس کنند و دروس دینی را آموزش دهند (Rizvi 1, p. 71).

هروی و شاگردان او

شاخه تأثیرگذار و مهمی که از سده ۱۲ ق به این سو در گسترش حکمت اشراقی سهیم بود، به کوشش میر محمد زاهد اسلم هروی (وفات: ۱۱۱۱ ق) آغاز شد که از کابل برای تحصیل به لاهور آمده بود (آزاد بلگرامی ۱، ص ۶۷). او بر شرح هیاکل‌النور دوانی حاشیه‌ای نوشت که بعدها به‌عنوان متن درسی در بعضی حوزه‌های علمیه تدریس می‌شد (رضوی، ص ۳۴). زنجیره‌ای از شاگردان میر محمد زاهد هم در گسترش آثار اشراقی سهیم داشتند که خاندان مشهور دهلوی از آن جمله هستند. نخست، مولوی عبدالرحیم فاروقی دهلوی (وفات: ۱۱۳۱ ق) را می‌توان نام برد که شرح عقائد را نزد شیخ عبدالله نقشبندی، معروف به خواجه خرد و فرزند شیخ باقی بالله، فرا گرفت و آثاری چون: حاشیه بر اشاره غریبه و حاشیه بر شرح ضیائیه به او منسوب است (حسنی، ج ۶، ص ۱۴۶). البته خدمت ارزنده عبدالرحیم فاروقی را باید بنیان‌گذاری مدرسه احمدیه در دهلی دانست که دروس اشراقی جزو سرفصل‌های آن بود. در پی او فرزندش، شاه ولی‌الله دهلوی (وفات: ۱۱۷۶ ق)، نیز به آموختن شرح المواقف و شرح هدایة‌الحکمه پرداخت. از کتاب التفهیمات‌الالهیه او چنین بر می‌آید که با فلسفه اشراقی آشنا بوده است (کریمی زنجانی، ص ۶۹). پسر وی، شاه عبدالعزیز دهلوی (وفات: ۱۲۳۹ ق)، نیز راه پدر را ادامه داد و حاشیه‌ای بر تعلیقیه دوانی بر شرح عقاید عضدی نوشت. در حوزه علمیه او فلسفه و منطق را ملا فضل امام درس می‌داد که شاگرد ملا عبدالواحد خیرآبادی، از مریدان

نظام‌الدین سهالوی بود (Rizvi 2, v. 2, p. 211). پنجاه و اندی سال بعد از درگذشت عبدالعزیز، پیروان اندیشه‌های او و پدرش دارالعلوم دیوبند را تأسیس کردند که اکنون مهم‌ترین مرکز اشاعه علوم اسلامی سنی در آسیا به‌شمار می‌رود. البته دروس این مؤسسه به‌تدریج از محتوای اشراقی تهی شد و چه بسا رنگ و بویی ضدفلسفی به خود گرفت (ثبوت ۱، ص ۱۴۲، ۱۴۷).

خاندان فرنگی محلی

اخلاف خاندان انصاری سهالوی فرنگی محلی نیز سهمی فراوان در توسعه حکمت اشراقی داشتند. از جمله، در اوایل سده ۱۳ ق ملا عبدالعلی لکهنوی (وفات: ۱۲۲۵ ق) از این خاندان برخاست. وی تحصیلات مقدماتی را نزد پدرش، نظام‌الدین، و ملا کمال‌الدین سهالوی فراگرفت. شهرت وی با عنوان «بحر العلوم» و «ملک العلماء» با اقبال حاکم محلی کرناتکه همراه شد و برای وی در آنجا دانشگاهی ساختند تا در آن تدریس کند (رضوی، ص ۳۴). او حاشیه‌ای بر شرح دوانی بر عقاید عضدی تألیف کرد و نخستین حوزه علمیه تخصصی را در زمینه حکمت و علوم معقول در فرنگی محل، اطراف لکهنو، بنیان نهاد که در رقابت با مدرسه عبدالعزیز بود. گویا آنها در میزان سرفصل‌های دروس حکمی، اعم از مشایی یا اشراقی، با یکدیگر اختلاف داشتند (Rizvi 1, p. 72). خدمات خاندان انصاری سهالوی فرنگی محلی در گسترش حکمت اشراقی به همین جا ختم نمی‌شود. از میان ایشان، شیخ ولی‌الله انصاری لکهنوی فرنگی محلی (وفات: ۱۲۷۰ ق) که به محمد سعید، برادر نظام‌الدین، نسب می‌رساند و ریاست علمی لکهنو را در زمان خود دارا بود، مولانا عبدالحکیم لکهنوی (وفات: ۱۲۸۶ یا ۱۲۸۸ ق)، نواده عبدالعلی در این خاندان بودند (ثبوت ۱، ص ۲۲۲-۲۲۳، ۲۳۶، ۲۸۳).

از حلقه‌های اواخر سده سیزدهم در زنجیره حکمای اشراقی، عبدالحی انصاری فرنگی محلی حنفی (وفات: ۱۳۰۴ ق) را می‌توان نام برد که از نوادگان قطب‌الدین سهالوی بود. او تعلیقیه‌ای بر حاشیه میر زاهد بر شرح دوانی بر هیاکل‌النور نوشت و شاگردان فراوان تربیت کرد که از مشاهیر روزگار خود بودند (ثبوت ۲، ص ۱۴۳). ابوالحسنات محمد عبدالحی ایوبی لکهنوی (وفات: ۱۳۰۴ ق) هم یکی از معاصران وی است که

تعلیقیه‌ای بر حواشی میرزاهد بر شرح دوانی بر هیاکل النور دارد. در مجموع، شاید بتوان گفت خاندان فرنگی‌محللی بیشترین خدمات را به توسعه حکمت اشراقی کرده‌اند (رحمان‌علی ریوانی، ص ۱۱۴-۱۱۷).

افول حکمت اشراقی در هند

عواملی گوناگون دست‌به‌دست هم داد تا در سده ۱۴ ق حکمت اشراقی هند به تدریج رو به افول نهد. زبان فارسی که جزو دستمایه‌های اشراقیون بود در این دوران واپس نهاده شد و زبانهای بومی یا بیگانه در شبه‌قاره هند سربرآوردند. البته بعضی حامیان حکمت سهروردی در واکنش به این جریان، به ترجمه آثار اشراقی پرداختند تا آنها را با شرایط فوق سازگار کنند. برای نمونه، دکتر محمد هادی (وفات: ۱۳۵۰ ق) حکمة الاشراق را با خلاصه شرح شهرزوری به زبان اردو ترجمه کرد. عواملی دیگر نیز بر افول حکمت اشراقی اثر نهادند، مثلاً ظهور گرایش‌های ملی‌گرایانه و جدایی‌طلبانه در میان هندوها، تخصص‌های هندو-اسلامی و چالش‌های نوین شیعی-سنی در بخش‌های مسلمان‌نشین هم بر جریان حکمت اشراقی تأثیری منفی گذاشت (کریمی زنجانی، ص ۹۴، ۹۷، ۱۰۲، ۲۰۲-۲۰۱). بازتاب این موارد را می‌توان در کوشش‌های میرزا قاسم علی اخگر (وفات: بعد از ۱۳۶۵ ق) برای تطبیق مؤلفه‌هایی از فرهنگ هندویی و اسلامی مشاهده کرد که ذیل آثاری چون نه‌ایة‌الظهور (شرح فارسی هیاکل النور) آمده است (علی اخگر، ص ۳۰-۳۱). این مساعی اگرچه در ادامه کوشش‌های «تقریب‌گرایانه» اشراقیون متقدم قرار داشت، تأثیری آن‌چنان در افول حکمت اشراقی بر جای نگذاشت.

عوامل خارجی نیز در واپس نهادن اشراقیون مؤثر بودند. از جمله، ورود فلسفه غربی به فضای فکری شبه‌قاره سبب کاهش توجه اندیشمندان به حکمت اشراقی شد. با این وصف، علاقه‌مندی چون علامه محمد اقبال لاهوری (وفات: ۱۹۳۸ م) که دغدغه‌هایی شبیه سهروردی داشتند، با رویکردی علمی کوشیدند تا التفات علما را به میراث اشراقی جلب کنند. بخشی معظم از رساله دکترای او و همچنین، نام و محتوای نوشتار او، مانند بال جبرئیل و منظومه جاویدنامه، آشکارا ملهم از آثار سهروردی است (بقایی، ص ۱۷۲-۱۷۴، ۱۷۸). ابوالکلام آزاد (وفات: ۱۹۵۸ م) نیز از رهبران آزادی‌خواه هند نوین بود و آثار اشراقی

را نزد استادانی آموخت که سلسله آنان به عبدالحق خیرآبادی (وفات: ۱۳۱۸ق) و عبدالحی انصاری می‌رسید. گرچه از سال ۱۳۲۱ق پیشنهاد گنجاندن شرح حکمة‌الاشراق در میان دروس حوزوی هند پذیرفته شد، قرارگیری ابوالکلام در سمت نخستین وزیر فرهنگ دوران استقلال هند نیز نتوانست آن را عملی سازد. البته هنوز علمایی چون کمال‌الدین محمد حبیب و ارشاد احمد در هند یا پاکستان معاصر بوده و هستند که به طور خودجوش و مستقل، به ترجمه و انتشار آثار اشراقی همت گمارند (ثبوت ۲، ص ۱۲۸-۱۲۹، ۱۵۳). آثار ایشان مطمئناً مسیر را برای تحقیقات دانشگاهی و یا احیای مطالعات فلسفه اشراق گشوده است. این احتمال نیز وجود دارد که بعضی از جریان‌های شبه‌اشراقی نوین، همانند سنت‌گرایان، بتوانند نظر طیفی از اندیشمندان مسلمان را به فلسفه اشراقی جلب نمایند.

زمینه‌های پیوند اشراقیون با فقها و صوفیه

پیوندها میان اشراقیون با فقها اسباب و علل متعددی داشته است:

الف) رابطه با حاکمیت

مهم‌ترین علت بیرونی جریان پیوند را می‌توان در بسترسازی نظام حکومتی برای این روابط جستجو کرد. اشراقیون نیک می‌دانستند که بدون التفات حاکمان، امکانی برای کنار زدن مخالفان، تألیف و نشر آزادانه آثار، و تدریس دروس اشراقی در مدارس دینی وجود ندارد. درباریان نیز ادله مختلف برای حمایت از حکمت اشراقی داشتند، بعضی معتقد بودند که جایگاه بلامنازع پادشاه در نظام فکری سهروردی برای حاکمان جذاب بود و تثبیت آن را مایه برتری خویش می‌دیدند (کریمی زنجانی، ص ۳۰)، اما آنچه بیشتر جلب توجه می‌کند، نبوغ، آزاداندیشی، دانش گسترده و شایستگی چهره‌های اشراقی است که نظام‌های حاکم بدان نیاز داشتند.

نخستین گام را در ورود اثرگذار مکتب اشراقی به هند، حکمرانان برداشتند. جلال‌الدین دوانی، میر فتح‌الله شیرازی و بعضی شاگردان آنان به دعوت حکام محلی یا سلاطین به هند آمدند و چنان شایستگی از خود بروز دادند که پس از چندی، القابی

فاخر یافتند و یا حتی به مقامات بسیار بالا رسیدند (آزاد بلگرامی ۲، ص ۲۳۶). اکبر گورکانی، فیضی را به‌عنوان «ملک الشعراء» دربار برگزید و صدارت آگره را به او داد و به ابوالفضل علامی منصب «صدارت کل» اعطاء کرد (بداونی، ج ۲، ص ۱۷۲). قاضی محب‌الله بهاری نیز چندی از سوی اورنگ‌زیب به‌عنوان قاضی لکهنو و حیدرآباد انتخاب شد. او سومین حکیم اشراقی بود که به منصب صدارت کل هند رسید و قدرت ارتباطی مؤثری با همه ارکان اجتماعی داشت (Rizvi 2, p. 209).

بعضی از اشراقیون هم به مناصب میانی دولتی رسیدند. برای نمونه، محمد دهدار مدتی در احمدنگر متولی دربار مرتضی نظامشاه بحری (۹۷۲-۹۹۶ ق) بود (اکبری ساوی، ص ۱۱). ملا عبدالسلام دیوی هم ملازم شاهجهان (۱۰۳۷-۱۰۶۸ ق) شد و مدتی از جانب او به سمت قضاوت لشکر مأمور شد. امان‌الله بنارسی در روزگار عالمگیر صدارت لکهنو را داشت. میر زاهد از سوی سلاطین گورکانی مورد التفات قرار گرفت و سمت‌هایی مختلف، همچون استادی شاهزادگان، قاضی لشکر و یا صدارت کابل را داشت (رضوی، ص ۳۴).

دایره نفوذ اشراقیون در سطوح بالای جامعه به همین جا ختم نمی‌شود، زیرا بعضی از امرا و شاهزادگان از شاگردان اشراقیون بودند و یا با ایشان رابطه‌ای صمیمانه داشتند، برای نمونه، افضل خان، وزیر علی عادل شاه بیجاپوری، جزو شاگردان میر فتح‌الله بود (Rizvi 2, v. 2, p. 211). میر فندرسکی که شاگرد با واسطه دشتکی بود، با آصف خان، وزیر شاهجهان، دوستی داشت و از طریق او با سلطان گورکانی ملاقات کرد (مجتبایی ۲، ص ۵). همچنین، دیگر وزیر او، سعدالله خان، نیز شاگرد عبدالسلام لاهوری بود (ثبوت ۲، ص ۱۴۳). این مراودات، زمینه را برای تألیف و نشر آثار اشراقی فراهم آورد.

نتیجه این ارتباطات، اجازه تألیف و تسهیل در نشر آثار اشراقی به کمک درباریان بود. به این مقوله باید خدمت حکام هند به اشراقیون در برقراری مستمری و تأسیس حوزه‌های علمی دینی را هم اضافه کرد، زیرا بی‌تردید راه‌اندازی و اداره چنین مراکزی بدون همیاری حکومت در هزینه‌ها، بسیار دشوار و حتی ناممکن بود. برای مثال، ملا عبدالعلی در مدارس و دستگاه محمد علی والجاه و پسرش نواب محمد، که از حکام محلی بودند منزلت و مستمری یافتند. نجیب‌الدوله یک مدرسه را در درانگر نزدیک امردها تأسیس کرد و ملا محمد برکت الله‌آبادی و دیگران با مواجب بالا در آنجا به تدریس مشغول بودند. در این

مدرسه حتی طلاب نیز مستمری می‌گرفتند (Rizvi 1, p. 71). البته بعضی از اشراقیون، مانند شیخ مبارک ناگوری نیز بودند که با تکیه بر منش مستقل عالمانه و یا صوفیانه، چندان با درباری‌ها نمی‌آمیختند (بداؤنی، ج ۳، ص ۵۱). باین‌وجود، ورود حکمای اشراقی به حوزه حاکمیت قطعاً به اعتبار حکمت اشراقی افزود. در برابر، حاکمیت نیز از توانایی‌های فرهیختگان و اندیشمندان اشراقی در جهت پیشبرد سیاست‌های فرهنگی و گسترش آموزش عمومی بهره جست.

ب) ظرفیت‌های دینی اشراقیون

افزون بر فلسفه، حکمای اشراقی هند در بعضی علوم اسلامی نیز به نوبه خود سرآمد بودند و این ظرفیت‌ها سبب می‌شد تا ارتباطاتی میان ایشان با فقها و صوفیه شکل گیرد. برای نمونه، شماری از ایشان، همانند امان‌الله بنارسی، حافظ قرآن بوده (حسنی، ج ۶، ص ۴۱) و بسیاری دیگر، تفاسیری مستقل داشته‌اند که مبین دیدگاه‌های اشراقی بود. از جمله می‌توان به شیخ مبارک ناگوری اشاره کرد که منبع العلوم و نفایس العیون را نوشت (بداؤنی، ج ۳، ص ۵۱). فرزندان او، یعنی فیضی و علامی، نیز به ترتیب صاحب تفسیر سواطع الالهام و تفسیر آیه الکرسی بودند (غوئی شطاری، ص ۴۱۴-۴۱۵). میر فتح‌الله تفسیر مشهور منهج الصادقین را به رشته تحریر درآورد که دستمایه‌های شیعی فراوان دارد و شاگردش، عیسی جندالله، تفسیر انوارالاسرار را تقریر کرد (رحمان علی ریوانی، ص ۵؛ حسنی، ج ۴، ص ۲۵۵). همچنین، تعلیقیه و حاشیه بر تفسیر بیضاوی در فهرست آثار بسیاری از اشراقیون، همچون مصلح‌الدین لاری، ابوالفضل کازرونی و عبدالسلام دیوی نمایان است که ارتباط آن با حکمت اشراقی محل تحقیق است (آزاد بلگرامی، ص ۲۳۶). آنچه آشکار است، تجهیز سازوکار حکمی با مبانی قرآنی در ایجاد وجهه‌ای اسلامی‌تر برای حکمای اشراقی و بقای طولانی مدت این حکمت، مؤثر بوده است. این امر سبب شد تا همکاری فقها و عرفا با اشراقیون در مسیری هموارتر پیش رود.

حکمای اشراقی و نظام‌های فقهی

عوامل زمینه‌ساز حضور اشراقیون در عرصه آموزش تعالیم دینی سبب شد تا حکمت

اشراقی هند بخشی اعظم از حیات تاریخی خود را در همراهی با حوزه‌های علمیه سپری کند و از این رهگذر، اشراقیون به‌گونه‌ای تعامل با فقها دست یازیدند. اشراقیون خود به لوازم این تعامل آگاه بودند و بنابراین بسیاری از ایشان دروس فقهی رایج در مدارس دینی هند را گذرانده بودند که عموماً بر پایه فقه حنفی بود. بعضی از ایشان، همچون شیخ مبارک ناگوری، در دیگر نظام‌های فقهی اهل سنت، مانند مالکی، شافعی و حنبلی، نیز تبحر داشتند. شماری از اشراقیون، مانند عبدالسلام لاهوری و دانیال چوراسی، به‌عنوان ملا و مفتی شناخته می‌شدند و یا همچون میر زاهد هروی، قاضی یکی از نواحی هند بودند. این امر بی‌تردید نشان‌دهنده قابلیت‌های ایشان در فقه است. در مدارس که به کوشش اشراقیون، همچون نظام‌الدین و شاگردان او، در سراسر هند تأسیس شد، افزون بر دروس این مکتب، معمولاً مواد فقهی نیز تدریس می‌شد (حسنی، ج ۵، ص ۱۴۷، ۲۳۰). از این نظر، توسعه اشراق به مثابه گسترش هم‌زمان آموزش فقه بود و نتیجه خوشایند تعامل فقها و اشراقیون را نشان می‌داد. مدرسان این حوزه‌ها چه بسا اشراقیونی بودند که مهارتشان در فقه، آنها را به تألیف وادار می‌داشت. البته حسب زمینه‌های فلسفی نویسندگان اشراقی، جهت این آثار بیشتر معطوف به «اصول» بود. برای نمونه، قاضی محب‌الله بهاری کتاب مسلم الثبوت را در باب اصول تألیف کرد که بعدها نظام‌الدین سهالوی و عبدالعلی انصاری بر آن شرح نوشتند (ثبوت ۱، ص ۱۲). امان‌الله بنارسی هم کتابی به نام المفسر در اصول فقه تألیف و خود آن را به نام محکم الاصول شرح کرد. ورود اشراقیون به حوزه «اصول» قطعاً به تقویت نقش عقلانیت در استنباطات فقه حنفی یاری رسانده و احتمالاً موجب فتاوایی از جانب فقهای هند بوده که تفاوت آنها با فتاوای دیگر مناطق حنفی‌نشین شایسته تحقیق است.

به‌جز تألیف آثار اصولی، اشراقیون در گردآوری آثار عظیم فقهی نیز مشارکت داشتند، برای مثال، عبدالرحیم دهلوی از جانب اورنگ‌زیب به گردآوری مجموعه‌ای فقهی به نام فتاوای عالمگیری مأمور شد و خود نیز بخش‌هایی از این مجموعه را تألیف کرد (مارشال، ص ۳۸۵-۳۸۶). همچنین، بعضی از اشراقیون به‌سوی ترجمه و شرح آثار کلاسیک فقه پیش رفتند؛ از جمله، عبدالسلام دیوی یا ملا عبدالعلی انصاری که کتاب فقه اکبر ابوحنیفه را ترجمه یا شرح کردند (ثبوت ۱، ص ۱۱۶-۱۱۷). به نظر می‌رسد که تعامل حکمای اشراقی با

فقه‌ها سبب شد تا میزان مشروعیت اشراقیون افزایش یابد و همین امر، قطعاً بر تداوم این جریان حکمی در هند اثری مثبت نهاد، زیرا در صورت موضع‌گیری قاطبه فقه‌ها علیه اشراقیون، مطمئناً فضا برای حضور و فعالیت ایشان دشوار می‌شد. در برابر، بعضی از اشراقیون هم با جلب همیاری سلاطین و حکام به راه‌اندازی و گسترش حوزه‌های علمیه یاری رساندند؛ حوزه‌هایی که در آنها حکمت اشراقی و فقه در کنار یکدیگر تدریس می‌شد.

روابط اشراقیون و صوفیه

بسیار پیشتر از آنکه دوانی و دشتکی به هند بیایند، آثار سهروردی به این دیار رسید و ذکر پاره‌ای از آن در نوشتار صوفیان متقدم، همانند نظام‌الدین اولیاء چشتی و ضیاء‌الدین نخشبی (وفات: ۷۵۱ق)، نشان‌دهنده جذابیت این نظام حکمی برای صوفیه است (کریمی زنجانی، ص ۲۱-۲۲). حکمای اشراقی هند در فضایی اندیشه‌های خود را عرضه کردند که قرن‌ها متأثر از تفکرات صوفیانه بود و تعاملی میان تصوف و حکمت اشراق شکل گرفت که برای هر دو سو، بهره‌هایی داشت. این تعامل در نوع خود مرهون زمینه‌هایی مختلف بود. برای مثال، رویارویی مشائیون و تصوف در سده‌های ۹ و ۱۰ قمری از عواملی بود که نشان داد حکمت مشایی ظرفیت کافی برای تعامل با تصوف را در آن مقطع ندارد. بنابراین جایگاه برتر صوفیه هند، به پس زدن مشائیون منتهی شد و تضعیف مشائیون نیز سبب گسترش فضا برای اشراقیون شد (رضوی، ص ۲۹).

زمینه عرفانی بعضی از اشراقیون نیز در جذب آنها به حلقه‌های صوفیه مؤثر بود. برخی از حکمای مهاجر از ایران که پیشتر گرایش‌های عرفانی داشتند، در فضای دینی آزاد هند، عضو طریقه‌های تصوف شدند، مانند محمدبن محمود دهمدار که پدرش از اعظام عرفای متأخر فارس بود و پس از آمدن شیخ حسن نجفی به دکن، مرید او شد و به سلک تصوف درآمد (اکبری ساوی، ص ۱۱، ۱۴). حکمای اشراقی هندی‌تبار هم اغلب زمینه‌ای صوفیانه داشتند و بسته به ناحیه فعالیت خود، با یکی از طریقه‌های معروف مرتبط بودند. برای نمونه، شیخ مبارک ناگوری در تصوف عالم بود و پیوستگی‌هایی با کبرویه همدانیه و نقشبندیه داشت (بداونی، ج ۳، ص ۵۰-۵۱). از فرزندان او، فیضی جزو صوفیان چشتی بود که ادبیات تصوف را با اشراق آمیخته بود و آشکارا سخن از وحدت

وجود می‌گفت (Ernst, p. 356). ابوالفضل علامی نیز به نقطویان وابسته بود و رساله خواص الحروف را به نام سلطان غیاث‌الدین محمد مندوی نوشت (کریمی زنجانی، ص ۲۸). به نظر می‌رسد که حضور آنها در دربار اکبر، بر بالندگی طریقه‌های تصوف در این دوران بی‌تأثیر نبود، زیرا از نظر فکری بر سلطان گورکانی نفوذ داشتند. خدمات ایشان در کنار ملاقات‌هایی که با بزرگان تصوف داشته‌اند، توجه برخی مشایخ را به حکمت اشراقی جلب کرده و این مسئله را می‌توان در اقبال بعضی صوفیه به آموزه‌های اشراقی ملاحظه کرد، همانند خوب محمد حسینی چشتی (وفات: ۱۰۲۳ق) که در رساله حفظ مراتب از رابطه اسماء و افلاک سخن گفته است (غوثی شطاری، ص ۴۱۴-۴۱۵). در ادوار بعد نیز این راه ادامه یافت؛ مثلاً، مولانا محمد حسن بریلوی حنفی قادری در آثارش به اقوال قطب‌الدین شیرازی و دوانی استناد کرده است. همچنین، نظام‌الدین احمد هروی چشتی رساله‌ای به نام انواریه دارد که شرحی بر حکمة‌الاشراق محسوب می‌شود و یا عبدالنبی شطاری (وفات: بعد از ۱۰۳۸ق) که کتاب روح‌الارواح را در شرح حکمة‌الاشراق تألیف کرده است (ثبوت ۲، ص ۱۳۴، ۱۳۶؛ همو ۱، ص ۲۳۶).

با توجه به جایگاه اجتماعی مقبولی که صوفیه در هند از آن برخوردار بودند، بسیاری از اشراقیون قطعاً پیوند با تصوف را به سود جریان حکمی خویش می‌دانستند و برای آن زمینه‌سازی می‌کردند. مثلاً، میر فتح‌الله شیرازی مجموعه‌ای از دروس طرح کرد که پایه تقریب میان تصوف و اشراق قرار داشت (رضوی، ص ۳۰). بعضی شاگردان او، مانند عیسی جندالله قادری شطاری، ملقب به مسیح‌الاولیاء، بیشتر با موقعیت صوفیانه خود شناخته می‌شدند و مجالس عرفانی برگزار می‌کردند. مزار مسیح‌الاولیاء در برهانپور هنوز زیارتگاهی پررونق است و میزبان مراسم عرس. سلسله سجادۀ فرزندان صوفی تبار وی نیز تولید این مکان را برعهده دارند (راشد برهانپوری، ص ۸۲-۸۳، ۹۹-۱۰۰ و ضمیمه). شماری از اشراقیون هم به نوبه خود سمت استادی بر بزرگان تصوف را داشتند، همچون عبدالسلام حنفی لاهوری که استاد شیخ محب‌الله الله‌آبادی، بزرگترین شارح ابن‌عربی در هند بود. البته متعاقباً، الله‌آبادی و مریدانش، مثل قاضی گهاسی چشتی، در پرورش عرفانی بعضی اشراقیون، همچون قطب‌الدین سهالوی سهیم بودند (حسنی، ج ۵، ص ۲۲۹؛ ج ۶، ص ۲۳۲).

اشراقیون عموماً افرادی صاحب‌قلم بودند و پیوند آنها با صوفیه موجب تقویت ادبیات

مکتوب تصوف شد. برای نمونه می‌توان به امان‌الله بنارسی اشاره کرد که بعد از بیعت با محب‌الله‌الله‌آبادی، شرحی بر کتاب التسویه او نوشت (حسنی، ج ۶، ص ۴۱) و یا نظام‌الدین سهالوی که کتابی به نام مناقب‌الرزاقیه درباره زندگی نامۀ شیخ قادری خودش، عبدالرزاق بانسوی (وفات: ۱۱۳۶ ق) تألیف کرد و با توصیه او بود که پسرش ملا عبدالعلی نیز به قادریه پیوست و حتی رساله‌ای به نام تنزلات سته درباره تصوف به نگارش درآورد (مارشال، ص ۳۹۳، ۶۴۰).

طریقه‌های گوناگون در هند فعال بودند که از آن جمله می‌توان به چشتیه، قادریه، نقشبندیه، شطاریه و سهروردیه اشاره کرد و هر یک پیوندی خاص با حکمت اشراقی برقرار ساختند. اما به نظر می‌رسد که در آن میان، نقشبندیه به سبب پیوندهای سنتی‌اش با حوزه‌های علمیه و دارا بودن ابعاد گسترده نظری، در جذب چهره‌های اشراقی بسیار موفق بود. چهره‌های سرشناس این طریقه، همچون امام ربانی مجدد (وفات: ۱۰۳۴ ق) یا شیخ عبدالله بن عبدالباقی نقشبندی گاه به تدریس دروس اشراقی می‌پرداختند و بی‌تردید با حکمای آن دیدار داشتند (حسنی، ج ۶، ص ۱۴۶، ۳۹۸). از اشراقیون معروف، میر زاهد هروی را می‌توان نام برد که اکابر نقشبندیه را دریافته بود (آزاد بلگرامی ۲، ص ۲۰۷). آشکار است که در این ارتباط، آراء عمومی نقشبندیان، همچون تمایز میان «وحدت وجود» و «وحدت شهود»، نیز به اشراقیون منتقل شد و برخی از آنان، همچون عبدالرحیم دهلوی که تحت ارشاد سید عبدالله اکبرآبادی نقشبندی قرار داشت، کتاب ارشاد رحیمیه در سلوک نقشبندیه را تألیف کرد و کوشید بین اشراق و تصوف در مقوله «وحدت وجود» هماهنگی ایجاد کند (رضوی، ص ۳۵). قابل ذکر است که وابستگی به این طریقه در خاندان دهلوی باقی ماند و شاه ولی‌الله و شاه عبدالعزیز که فرزند و نوه او بودند، هر دو به نقشبندیه وابستگی داشتند و آراء تقریب تصوف و حکمت اشراقی در مقوله وحدت وجود در آثار ایشان نیز ملاحظه می‌شود (حسنی، ج ۶، ص ۱۴۶، ۳۹۹). با اوصاف فوق‌الذکر، تعاملات اشراقیون و تصوف در هند، مجموعاً سبب گسترش حکمت اشراقی و تقویت بنیان‌های نظری تصوف بوده است. همچنین، به نظر می‌رسد که مشایخ صوفیه سبب کسب اعتبار اجتماعی برای اشراقیون بودند و البته نیازهای معنوی ایشان را نیز تأمین می‌کرده‌اند.

مخالفت بعضی فقها یا صوفیه با حکمت اشراقی

حکمت اشراقی در هند با موانعی نیز روبه‌رو بوده و مخالفانی از اصناف مختلف، همچون مشائون، متکلمان، فقها، صوفیه و امرا، آن را تضعیف و محکوم می‌کردند. برای نمونه، مخدوم‌الملک عبدالله انصاری (ملقب به صدر الاسلام و شیخ الاسلام) شایع کرد که حکم قتل مبارک ناگوری از سوی دربار اکبر صادر شده است. دستیاران او هم به مسجد ناگوری حمله بردند، منبر او را شکستند و به تعقیب خانواده‌اش پرداختند. ابوالفضل علامی در پی حسادت شاهزادگان و به جرم منحرف کردن اکبر از راه دین، به مرگ محکوم شد. فیضی نیز به روا دانستن محرمات و بهره‌گیری از هزل و فحاشی متهم بود و شهرت یافت که پیرو هیچ مذهبی نیست (بداؤنی، ج ۲، ص ۱۴۵، ۱۹۱، ج ۳، ص ۲۰۵، ۲۰۹). بدگویی مخالفان سبب شد تا شیخ فتح‌الله به جرم کمک به خسرو (فرزند جهانگیر) دستگیر و محبوس شود. او را نابینا کردند و با خواری گرد شهر گردانند (عبدالستار لاهوری، ص ۳۰۴). در این گیر و دار، کسانی چون قاضی محب‌الله بهاری که چندین بار به دلایل نامعلوم از سمت خود برکنار شدند، اقبالی بیشتر داشتند و فرصتی برای اثبات سلامت نفس و شایستگی‌های خویش یافتند (Rizvi 2, v. 2, p. 209). مخالفت‌ها البته همیشه از جانب فقها نبود و گاهی بعضی از صوفیه نیز اشراقیون را مشرف نمی‌کردند، همچون خواجه خرد قادری (پسر شیخ باقی بالله) که عبدالرحیم دهلوی را نپذیرفت و او لاجرم دست ارادت به سید عبدالله اکبرآبادی از مشایخ نقشبندیه داد.

فراتر از خصومت‌هایی که ناشی از حسادت و یا رقابت‌های شخصی بر سر مدارج قدرت میان مخالفان و اشراقیون جریان داشت، ادله مهم ایشان را باید در بعضی ارکان اعتقادی اشراقیون، همچون باور به تناسخ و ثنویت، ملاحظه کرد. گرچه در اعتقاد شیخ اشراق به تناسخ تردیدهایی وجود دارد، اما شارحان برجسته او، به‌ویژه شهرزوری یا قطب‌الدین شیرازی آشکارا این مقوله را پذیرفته و بسط داده‌اند که البته با اصول مسلم اسلامی متعارض بود (قطب‌الدین شیرازی، ص ۴۵۸-۴۶۲؛ شهرزوری، ج ۳، ص ۵۶۵-۵۶۷).

البته اشراقیون نیز در برابر مخالفان خویش بی‌تفاوت نبودند و گاه به مقابله بر می‌آمدند، مثلاً، ابوالفضل علامی در مناظرات رسمی بر علمای اهل سنت چیره شد و به همراه برادرش، اکبر را در تنظیم سندی مبنی بر کوتاهی دست فقها از حاکمیت یاری

کرد. این سند به اکبر گورکانی اجازه می‌داد تا رأساً در امور دینی دستوراتی را صادر کند. گاه نیز بعضی اشراقیون به جرح و تعدیل دیدگاه‌های مکتب خود می‌پرداختند تا بخشی از نظر مخالفان را تأمین کنند، در این راستا، آنها به‌ویژه بر سائلی از حکمت اشراقی شرح و حاشیه می‌نوشتند که دو مقوله تناسخ و ثنویت در آنها محوریت نداشت. در میان خود اشراقی‌ها نیز رقابت‌ها و مخالفت‌هایی جریان داشت، چنان‌که واله داغستانی (وفات: ۱۱۷۰ق) در تذکره ریاض‌الشعرا به ابوالفضل علامی طعنه زده، اما از سهروردی تمجید کرده است (واله داغستانی، ج ۲، ص ۸۳۱، ۱۰۵۷). به هر روی، برتری تاریخی مخالفان سبب شد تا دامنه حکمت اشراقی از بیشتر مدارس دینی برچیده شود و جای خود را به الگوهای حکمی دیگر بدهد.

نتیجه‌گیری

چندین سده تکاپوی اشراقیون در هند دارای آثاری ارزنده بود و فضای فرهنگی این سرزمین را تحول بخشید. نزدیکی حکمای اشراقی به حکمرانان و درباریان سبب شد تا ایشان با بهره‌گیری از امکانات حکومتی، مدارس بنا کنند و با تربیت شاگردان پرشمار، نظام آموزش دینی و حکمی را گسترش دهند، چنان‌که امروزه می‌توان مدعی بود زنجیره تعلیم بسیاری از علمای بزرگ هند به یکی از مدارس یا حکمای اشراقی باز می‌گردد. اهتمام فراوان اشراقیون به نظام فقهی حنفی سبب شد تا مدت‌ها، دروس حکمی و فقهی به موازات یکدیگر در مدارس دینی تدریس شوند. همچنین، تعاملی سازنده میان فقها و اشراقیون به وجود آمد که از نتایج آن، تألیف تعدادی اثر فقهی - اصولی به قلم حکمای اشراقی بود. حذف سرفصل‌های حکمت اشراقی از دروس حوزه‌های علمیه و گسستگی این دو جریان از یکدیگر در دوران اخیر، احتمالاً بر گرایش مدارس فقهی این منطقه به سلفی‌گری مؤثر بود.

وابستگی‌های اشراقیون به طریقه‌های صوفیانه نیز به رشد ابعاد نظری تصوف یاری رساند. آثار مکتوب اشراقیون که در زمینه تصوف به زبان فارسی نگارش یافت، موجب پربار شدن و گسترش این زبان بود. بسیاری از حکمای اشراقی شاعرانی فارسی‌گو بودند و بعضی از آنها، مانند فیضی، به منصب ملک‌الشعرایی رسیدند. ترجمه‌هایی هم که به

وسیله حکمای اشراقی صورت گرفت، سبب آشنایی فارسی‌زبانان با دانش‌های مختلف بود و به غنای این زبان یاری کرد. همچنین، مشایخ صوفیه نیز با مشرف نمودن اشراقیون، به تربیت معنوی ایشان اهتمام ورزیدند و برای ایشان اعتباری درخور فراهم ساختند تا به‌ویژه، عموم مردم به حکما با دیده احترام نگاه کنند، چنان‌که مزار برخی از ایشان، هنوز به‌عنوان زیارتگاه باقی مانده است.

منابع

- ابوالفضل علامی، آیین اکبری، نولکشور، لکهنو، ۱۸۹۳ م.
- اکبری ساوی، محمد حسین، مقدمه بر رسائل دهدار، محمد بن محمود دهدار شیرازی، نشر نقطه، تهران، ۱۳۷۵.
- آزاد بلگرامی (۱)، غلامعلی، سبحة‌المرجان من آثار هندوستان، بمبئی، ۱۸۸۶ م.
- _____ (۲)، مآثر الکلام، به کوشش عبدالله خان، حیدرآباد دکن، ۱۹۱۰ م.
- بداونی، عبدالقادر، منتخب‌التواریخ، تصحیح احمد علی و توفیق سبحانی، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، تهران، ۱۳۸۰.
- بقایی، محمد، «سهرودی و اقبال»، مجموعه مقالات همایش عرفان، اسلام، ایران و انسان معاصر (نکوداشت شیخ شهاب‌الدین سهرودی)، به کوشش شهرام پازوکی، تهران، ۱۳۸۳.
- ثبوت (۱)، اکبر، فیلسوف شیرازی در هند، نشر هرمس، تهران، ۱۳۸۰.
- _____ (۲)، «سهرودی در هند»، مجموعه مقالات همایش عرفان، اسلام، ایران و انسان معاصر، (نکوداشت شیخ شهاب‌الدین سهرودی) به کوشش شهرام پازوکی، تهران، ۱۳۸۳.
- حسنی، عبدالحی بن فخرالدین، نزهة الخواطر و بهجة المسامع و النواظر، حیدرآباد، ۱۹۷۶ م.
- راشد برهانپوری، سید محمد مطیع‌الله، برهانپور کی سندهی اولیاء، تذکره اولیای سنده، حیدرآباد، ۱۹۸۷ م.
- رحمان علی ریوانی، محمد عبدالشکور، تذکره علمای هند، لکهنو، ۱۹۱۴ م.
- رضوی، عباس اطهر، «تأثیر حکمت اشراق و فلسفه میرداماد و ملاصدرا در شبه‌قاره هند و پاکستان»، جاویدان خرد، سال چهارم، ش ۲، تهران، ۱۳۶۰.
- شهرزوری، شمس‌الدین محمد، رسائل الشجرة الالهیه، به کوشش نجفقلی حبیبی، نشر موسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران، تهران، ۱۳۸۵.
- عبدالستار لاهوری، مجالس جهانگیری، به کوشش عارف نوشاهی، نشر میراث مکتوب، تهران، ۱۳۸۵.
- عزیز احمد، تاریخ تفکر اسلامی در هند، ترجمه تقی لطفی و محمد جعفر یاحقی، نشر کیهان، تهران، ۱۳۶۷.

- علی اخگر، میرزا قاسم، نهاية‌الظهور، شرح فارسی رساله هیاکل النور سه‌روردی، به کوشش محمد کریمی زنجانی اصل، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، تهران، ۱۳۸۵.
- غوثی شطاری، محمد، گلزار ابرار، به کوشش محمد زکی، ۱۹۹۴ م.
- قطب‌الدین شیرازی، شرح حکمة‌الاشراق، به کوشش عبدالله نورانی و مهدی محقق، نشر انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، تهران، ۱۳۸۴.
- کریمی زنجانی اصل، محمد، حکمت اشراقی در هند، نشر اطلاعات، تهران، ۱۳۸۷.
- مارشال، دارا نو سروانجی، مغولان در هند، ترجمه حسین برزگر کشتلی، مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، تهران، ۱۳۹۰.
- مجتبائی (۱)، فتح‌الله، «آذرکیوان»، دایرة‌المعارف بزرگ اسلامی، زیر نظر کاظم موسوی بجنوردی، ج ۱، تهران، ۱۳۷۶.
- _____ (۲)، مقدمه بر منتخب جوگ باسشت، میر ابوالقاسم فندرسکی، موسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران، تهران، ۱۳۸۵.
- منزوی، احمد، فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، ۱۳۶۵.
- واله داغستانی، علیقلی، ریاض الشعراء، به کوشش سید محسن ناجی نصرآبادی، تهران، ۱۳۸۴.
- Ernst, C. W., "Fayzi's Illuminationist Interpretation of Vedanta: The Shariq Al-Ma'rifa", *Comparative Studies of South Asia, Africa and Middle East*, v. 30, N. 3, 2011.
- Rizvi (1), A. A., *Shah Aba Al-Aziz*, Canberra, 1982.
- _____ (2), *A socio-Intellectual History of the Isna Ashari Shi'is in India*, Canberra, 1986.